

ردگان‌شناسی سازوکارهای تصریح‌شناختی در ترجمه: رهیافتی نوین

سهیل دانش‌زاده^۱

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران

علی افخمی

استاد گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تهران

بهروز محمودی‌بختیاری

دانشیار گروه هنرهای نمایشی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۱/۱۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۱/۲۵

چکیده

در این پژوهش می‌کوشیم سازوکارهای تصریح‌ترجمه‌ای را با عطف توجه به بنیادهای شناختی آن و در چهارچوب عملیات‌های تعبیرگری شناختی شناسایی و صورت‌بندی کنیم. در همین راستا با فهم تصریح به مثابه نوعی تصمیم‌کاربردشناختی و با پذیرش نقش برساننده تعبیرگری در معنی (لانگاکر ۲۰۰۸) تصریح دگرگشتی تلقی شده است که بر حسب آن، شیوه کاربست یک عملیات تعبیرگری شناختی در متن مبدأ، به شیوه‌ای دیگر در متن مقصد دگرگون شود. کارکرد این دگرگونی کاهش زحمت پردازشی و تأمین دسترسی آسان‌تر و سریع‌تر به آن چیزی است که در تفسیر مترجم، «معنی متن» تلقی شده است. مبتنی بر این صورت‌بندی، و با عنایت به دیدگاه کرافت (۲۰۰۹) مبنی بر اینکه تعبیرگری با هدف برقراری ارتباط و تحقق موفقیت‌آمیز کنش اطلاع‌دهندگی صورت می‌پذیرد، ۱۰ سازوکار تصریح‌شناختی و اقسام فرعی آنها در چهارچوب چهار عملیات تعبیرگری اصلی، یعنی گزینش، قضاوت، نظرگاه و برساختن، و زیرمقوله‌های آنها شناسایی و معرفی شده‌اند. این سازوکارها، وقوع تصریح را نه در سطح واژگان و ساختار، که در حوزه فرایندهای مفهوم‌پردازی و متناسب با انگیزه‌های شناختی وقوع‌شان شناسایی می‌کنند. از رهگذر تحلیل کیفی نمونه‌های سنخ‌نما شیوه عملگری سازوکارها تشریح شده است.

واژه‌های کلیدی: تصریح، ترجمه، عملیات‌های تعبیری، سازوکارهای تصریح

۱- مقدمه

ساختارهای صوری در زبان‌های گوناگون به درجات متفاوت، مفاهیم را صراحت می‌بخشند. برای نمونه، جنسیت در انگلیسی (برخلاف فارسی) در هیئت ضمائر متمایز رمزگذاری می‌شود. گرایش‌های کاربردشناختی یا گفتمانی نیز در صریح/عینی یا ضمنی/ذهنی‌سازی مفاهیم متفاوت هستند: از حذف/حفظ موضوع/مشارک گرفته تا حذف/حفظ قیود زمان و مکان، از ذکر یا عدم ذکر پیونددهنده‌های منطقی گرفته تا درج یا عدم درج متمم‌ساز؛ حذف و حفظ‌هایی که سیگنلت (۱۹۸۸) از آنها ذیل عنوان *ترجیحات سبک‌شناختی یا بلاغی* یاد می‌کند. این جایابی و عملگری متفاوت زبان‌ها بر پیوستار *ضمنیت-صراحت* مهم‌ترین منصفه ظهور خود را در پدیدار ترجمه می‌یابد. نخستین بار، وینی و دربلنه (۱۹۵۸) فرایند تصریح در ترجمه را بازشناسی کرده‌اند. به زعم ایشان، تصریح، اطلاعاتی را در متن مقصد وارد می‌سازد که در متن مبدأ به شیوه‌ای تلویحی انتقال یافته و صرفاً با رجوع به بافت متنی یا موقعیت قابل استنباط‌اند. از زمان معرفی این مفهوم تاکنون در باب ملاک‌های احراز وقوع آن و نیز ذاتی ترجمه‌بودن یا زبان‌فرهنگ‌وابسته‌بودن آن اختلاف نظر وجود دارد. با این حال، مهم‌ترین محل مناقشه سطوح زبانی میزبان این فرایند است. پژوهش‌های اولیه در حوزه تصریح، این پدیده را عمدتاً در حوزه ابزارهای انسجام‌بخش واری کرده‌اند. با این حال، در پژوهش‌های متأخر، وقوع تصریح بر حسب مشخصه‌های واژگانی - دستوری متعدد واری شده است: کاربرد *that* اختیاری پس از افعال گزارشگر، بسامد بالاتر قیود تعلیل، بهره‌گیری بیشتر از واژگان توضیح‌دهنده، خردکردن یک واژه به زنجیره‌ای از واژه‌ها، ذکر مشارک تلویحی، خودایستاسازی بند ناخودایستا، همگی از جمله راهبردهای تصریح‌گر قلمداد گشته‌اند. کوتاه سخن اینکه، تصریح، به رغم برخی از اهتمام‌های متأخر، به شیوه‌ای نظام‌مند مفهوم‌پردازی نگشته است. اگرچه اهتمام به یافتن مصادیق تصریح از حوزه ابزارهای انسجام‌بخش فراتر رفته است، حوزه‌های متعدد زبانی متأثر از آن و تنوعات چشمگیر آن شناسایی نشده‌اند، و یا ذیل عناوینی چون تصریح غیرنظام‌مند ذکر می‌شوند.

در این مقاله تلاش می‌شود با انتخاب چهارچوب زبان‌شناسی شناختی به عنوان پایگاه نظری، و مشخصاً با رجوع به نظریه عملیات‌های تعبیرگری کرافت و کروز (۲۰۰۴)، ردگان‌شناسی نوینی از سازوکارهای تصریح‌گر شود. این ردگان‌شناسی حوزه‌های متعدد زبانی متأثر از سازوکارهای تصریح‌گر و تنوعات چشمگیر آن را در ساحت عملیات‌های اصلی تعبیرگری شناسایی می‌کند. به منظور نیل به این هدف در بخش بعد (دوم) می‌کوشیم نظریه عملیات‌های تعبیرگری (کرافت و کروز ۲۰۰۴) را اجمالاً معرفی کنیم. در

بخش سوم ردگان‌شناسی نوین سازوکارهای تصریح‌گر را پیشنهاد می‌دهیم. بخش چهارم نیز به نتیجه‌گیری اختصاص یافته است.

۲- عملیات‌های تعبیرگری

یکی از احکام بنیادین زبان‌شناسی شناختی این است که معنی صورت‌های زبانی محصول محتوای شرایط صدقی و نیز، شیوه تعبیر یا نحوه مفهوم‌سازی از آن محتواست (لانگاکر^۱ ۲۰۰۸: ۵۴). این الگوهای مفهوم‌پردازی نیز، نه زبان‌ویژه که همبسته با قابلیت‌ها و محدودیت‌های عام شناختی ذهن انسان هستند. در هر نماد زبانی، تلفیق محتوا با فرایندهای تعبیرگری معنی‌رسانی را امکان‌پذیر ساخته است. معنایی که، بنا به فرض بنیادین زبان‌شناسی شناختی، همواره کیفیت کم‌مشخصی و عدم‌تعیین تام و تمام دارد. در زیر بخش آتی طبقه‌بندی کرافت و کروز از فرایندهای مفهوم‌پردازانه دخیل در تشکیل معنی معرفی می‌شود.

۲-۱- عملیات‌های تعبیرگری در چهارچوب نظریه کرافت و کروز

در طبقه‌بندی پیشنهادی کرافت و کروز عملیات‌های تعبیرگری دخیل در شکل معنی به چهار دسته کلان توجه، قضاوت، نظرگاه و برساختن تقسیم می‌شوند. هر یک از این سازوکارهای کلان، خرده‌عملیات‌های متعددی را شامل می‌گردند: **توجه**: لانگاکر (۲۰۰۸) قابلیت معطوف‌سازی توجه را یکی از توانمندی‌های ذهنی-زبانی انسان می‌داند؛ قابلیت-محدودیت شناختی همواره فعالی که با توزیع عمدتاً نابرابرانه توجه در تجربه عناصر هر صحنه، برخی از آن عناصر را، برجسته می‌سازد و برخی را - اگر نه حذف - که به حاشیه می‌راند. این فرایند در هیئت تمهیدات شناختی جزئی‌تری از قبیل گزینش عناصر، ایجاد و تفکیک دامنه و کانون توجه و مجاز متجلی می‌شود. **قضاوت**: این عملیات به تصریح کرافت و کروز (۲۰۰۴: ۵۴) ناظر بر توانایی قوه حاکمه آدمی در جابجایی و تجمیع موارد منفرد ذیل مفاهیم کلی است. این قضاوت، صرفاً منحصر به مقوله‌بندی، یعنی عضوگیری مفهوم کلی از خیل کثیر موارد جزئی نیست؛ بلکه، قیاس و توزین موارد جزئی با یکدیگر را نیز در بر می‌گیرد. از این‌رو تعبیر استعاری یک عنصر/صحنه و قضاوت عناصر صحنه بر اساس رابطه‌شان با یکدیگر و تفکیک پیکر و پهنه از یکدیگر از دیگر مابه‌ازاهای زبانی قوه حکم است. **نظرگاه**: حضور انسان در جهان همواره مقید به موقعیت مکانی-زمانی ویژه‌ای است. این تقید در شناخت و زبان در هیئت عملیات نظرگاه پدیدار

^۱. Langacker

می‌شود؛ عملیاتی که ناظر است بر وابستگی بنیادین و گریزناپذیر گوینده و شنونده به موقعیت (همان ۵۸). موقعیت‌مندی رویداد زبانی هم در انتخاب عناصر صحنه و شیوهٔ ارجاع به آنها و هم در نظام‌یابی کل پاره‌گفتار اثرگذار است. نظرگاه می‌تواند در قالب نقطه‌نظر، اشاری‌ها، همدلیو برخی موارد دیگر تظاهر یابد. **برساختن**: فرایند مفهوم‌پردازانه گشتالت، بنیادین‌ترین سطح تشکیل تجربه و اعمال ساختار فهم‌پذیر بر آن را رقم می‌زند (همان ۶۳). در عملیات **برساختن**، موضوع تعبیر، خودِ عناصر حاضر در صحنه و برهم‌کنش آنها با یکدیگر است. اینکه عنصری به اجزا خود مقید است یا نامقید، اینکه در مقام توده‌ای درهم‌آمیخته از ماده قلمداد شود یا تشکیل‌یافته از افرادی که قابلیت جمع‌شدن با یکدیگر دارند، بیش از آنکه محصول هستی‌فی‌نفسه‌شان باشد، پیامدِ شیوهٔ نمودارشدن آنها نزد ذهن مفهوم‌پرداز است که بر آنها، نظام‌های تصویری خاص تحمیل می‌کند. الگوی پویایی نیرویی حاکم بر مناسبات عناصر با یکدیگر از کارکردهای در زبان بازتاب‌یافتهٔ خاصیت ساختاردهندهٔ ذهن انسان است.

۲-۲- تعبیرگری با هدف برقراری ارتباط

کرافت (۲۰۰۹) تلاش می‌کند که یکی از ضعف‌های جدی زبان‌شناسی شناختی را آشکار و برای آن راه‌حل مؤثر بیابد. به زعم وی ضروری است که اصول چهارگانهٔ زبان‌شناسی شناختی یعنی «دایرة‌المعارفی‌بودن معنی»، «نقش تعبیرگری در معنی»، «نمادین‌دانستن دستور» و «متصل‌دانستن فرایندهای زبانی به توانمندی‌های شناختی انسان»، با عطف توجه به کیفیت اجتماعی زبان‌بازنگری شوند. وی با تأکید بر این حکم که تعبیرگری صرفاً یک فرایند شناختی نیست و همواره در جهت تحقق هدفی خاص، در بطن یک کنش ارتباطی خاص تحقق می‌پذیرد، اصل بنیادین زبان‌شناسی شناختی، یعنی نقش تعبیرگری در معنی را به این قرار صورت‌بندی می‌کند: «معنا شامل تعبیرگری است؛ تعبیرگری به منظور [برقراری] ارتباط». پژوهشگر مزبور متأثر از کلارک^۱ (۱۹۹۶) چهار تراز کنشی برای کارگفت‌ها در نظر می‌گیرد. در هر یک از این ترازاها یک کنش متفاوت جای گرفته است. کنش‌های مزبور عبارت‌اند از: کنش پاره‌گفتار، کنش گزاره‌ای، کنش اطلاع‌دهنده و کنش مشترک. در این نردبان ارتباطی عبور موفقیت‌آمیز از تراز یا پلهٔ پاره‌گفتار به معنای شنیدن یا خواندن واضح نمادهای زبانی به کار رفته از جانب گوینده/نویسنده است. سطح کنش گزاره‌ای همان محلی است که قرارداد/عرف زبانی در آن تحقق پیدا می‌کند؛ همان سطحی که در آن معنی را می‌توان یافت. به این ترتیب، عملیات‌های

¹. Clark

تعبیرگری در تراز گزاره‌ای تحقق می‌یابند. تحقق موفقیت‌آمیز کنش گزاره‌ای، صعود موفقیت‌آمیز به تراز کنش اطلاع‌دهندگی پاره‌گفتار، را امکان‌پذیر می‌سازد. تراز کنش مشترک نیز تقریباً معادل کنش مضمون در سخن در نظریه کارگفت است. نیل‌گوینده و مخاطب به تراز کنش مشترک مشروط به عبور موفقیت‌آمیز از تراز کنش اطلاع‌دهنده است. چنانچه مخاطب نیت‌گوینده از برقراری ارتباط را به درستی در نیابد نمی‌تواند در اجرای کنش مشترک با او همراه شود. کوتاه سخن اینکه، وفق نظر کرافت تعبیرگری همواره در خدمت ارتباط و با هدف ارتباط‌گیری در یک موقعیت خاص تحقق می‌پذیرد.

۳- ردگان‌شناسی سازوکارهای تصریح‌شناختی

چنانکه در بخش پیش ذکر آن رفت معنی همواره کیفیت کم‌مشخصی و کم‌تعیین‌یافتگی دارد. به این ترتیب دور از انتظار نیست که این معنی عرصه کاروکنش فرایندهایی - از قبیل تصریح - گردد که می‌کوشند، برحسب اقتضائات کاربردشناختی قدری از این کم‌مشخص‌بودگی بکاهند. از سوی دیگر، با تصدیق نقش عملیات‌های تعبیرگری در تشکیل این معنا، صورت‌بندی تصریح بدون احتساب فرایندهای مذکور بن‌بست‌آفرین خواهد بود: اگر معنا محصول فرایندهای تعبیری است، تحمیل هر قسم دگرگشت بر این معنا - از جمله دگرگشت صراحت‌بخشانه - در آن فرایندهای تعبیرگری، دخل و تصرف خواهد کرد. از این‌رو، و با یادآوری این نکته که بازشناسی اقتضائات کاربردشناختی مذکور و اخذ تصمیم مقتضی برعهده‌گوینده/ مترجم است، مفهوم تصریح‌شناختی را به قرار زیر معرفی می‌کنیم: تصریح ترجمه‌ای تصمیمی است که در تراز کنش گزاره‌ای از جانب مترجم و متناسب با ارزیابی او از نیازهای ارتباطی مخاطب اخذ می‌شود. ممکن است مترجم به منظور تحقق هدف ارتباطی، کنش گزاره‌ای را به نحوی طراحی و تنظیم کند که مسیر اجرای موفقیت‌آمیز کنش اطلاع‌دهنده هموارتر گردد.

کنش گزاره‌ای تراز تشکیل معنی و محل وقوع تعبیرگری است. به این ترتیب، بنا به تصمیم کاربردشناختی مترجم مبنی بر تصریح «معنی متن»، شیوه کاربست یک عملیات تعبیرگری شناختی در متن مبدأ، در متن مقصد به شیوه‌ای دیگر دگرگون می‌شود؛ کارکرد این دگرگونی در نحوه کاربست یک عملیات تعبیرگری کاهش زحمت پردازشی و تأمین دسترسی آسان‌تر و سریع‌تر به آن چیزی است که در تفسیر مترجم «معنی متن» تلقی شده است. اهتمام ما در این بخش این است که سازوکارهای تصریح‌گر را متناسب با تعریف پیشنهادی شناسایی کنیم. در این بخش، ده سازوکار کلان تصریح‌گر در چهارچوب نظریه عملیات‌های تعبیرگری پیشنهاد می‌شود. شیوه

مصادق‌یابی سازوکارهای بازشناسی‌شده با تحلیل کیفی نمونه‌های سنخ‌نما آزموده می‌شود.

۳-۱- افزایش / تقویت ارجاع به پایه

نخستین سازوکار تصریح‌گر پیشنهادی «تقویت ارجاع به پایه» یا «گزینش عناصر بیشتر از یک قالب واحد» نام دارد. گزینش مهم‌ترین زیرمقوله عملیات توجه/ برجستگی است. در تکوین هر قسم صورت‌بندی زبانی، توجه معطوف‌شده بر صحنه، ناگزیر، برخی عناصر را برمی‌گزیند و عناصری دیگر، گزینش‌ناشده باقی می‌مانند (کرافت و کروز ۲۰۰۴: ۴۷). هر عنصر - یا رابطه‌ای میان عناصر - از صحنه که بازنمایی زبانی شده باشد، عنصری است که در تجربه‌گوینده از صحنه گزینش‌شناختی شده است. در رهیافت شناختی، نمادهای زبانی بیان شده - یا همان عناصر گزینش‌شده - موجودیت‌های در - خود - باش نیستند. امکان دلالت‌گری هر نماد، مرهون تعلق آن به شبکه پیچیده‌ای از عناصر دیگر است که فیلمور (۱۹۸۵) آن را قالب می‌داند. لانگاکر (۲۰۰۸: ۶۶) عنصر گزینش‌شده‌ای را که در هیئت واژگانی نمادین شده است، نما و دانش درون و برون زبانی پیش‌انگاشته آن را پایه می‌نامد. هر نما، در روند معنی‌رسانی، حامل ضمنی کل این پشتوانه - یعنی کل قالبی - است که عضو و سخنگوی آن است. عرصه عملکرد سازوکار تقویت ارجاع به پایه عملیات تعبیرگری توجه/ گزینش است. سازوکار مذکور، خود، به دو نوع قابل تقسیم است. در نوع نخست، از سازوکار افزایش مسیرهای دسترسی به قالب بهره‌گیری می‌شود. اگر در متن مقصد، نماسازی یک قالب با بهره‌گیری از عناصر بیشتر انجام پذیرد و نقاط زبانی/ شناختی ارجاع به پایه افزایش یابد، آن قالب/ پایه با صراحت بیشتر در متن حضور یافته است:

1) ST: And to have no letters and newspapers. (To the Lighthouse p.5)

متن مقصد: تازه نامه و روزنامه هم برایتان نیاید. (به سوی فانوس دریایی ص ۱۷)

قالب روزنامه شامل بخش‌های متعددی است: اجزای دخیل در مناسبات تولید آن، از قبیل خبرنگار و دفتر روزنامه. اجزایی که با الگوی مصرف آن سروکار دارند، مثل خریدن از باجه‌های روزنامه‌فروشی یا دریافت روزنامه در محل و ... بنابراین، دریافت روزنامه در محل، از طریق پست یا پیک، یکی از اجزای این قالب است؛ جزئی که، البته، در کاربرد منتزع از بافت این واحد واژگانی چندان برجسته نیست. در متن مقصد، به رغم امکان‌پذیری بدیل تحت‌اللفظی تر «نامه و روزنامه هم نداشته باشی»، با گزینش عنصری دیگر از قالب روزنامه - آمدن روزنامه برای فرد - نقاط ارجاع به پایه افزایش یافته است. افزایش تعداد عناصر ملفوظ‌شده هر قالب مفهومی، رقم‌زننده حضور صریح‌تر آن قالب

معنارسان در متن است. کاربست این سازوکار گاه می‌تواند به افزایش‌هایی منجر شود که به رغم ظاهر حشوآمیز، هدفشان احضار گسترده‌تر قالب مربوطه و تولید صراحت مازادی است که بنا به داوری مترجم، متن را فهم‌پذیرتر می‌سازد:

2) ST: [...] What Hegel discovered as the underlying substratum of them beneath the surface. (*The Philosophy of Hegel* p.7)

متن مقصد: [...] و هگل آنها را همچون هسته‌ای از زیر پوست‌های ظاهری بیرون آورده و نمایان کرده است. (فلسفه هگل ص ۷)

نوع دوم سازوکار مذکور، دسترس‌پذیرترسازی وجهی از قالب است که برحسب تفسیر مترجم مستحق توجه افزون‌تری است. این سازوکار، با توسل به مفهوم مسیر دسترسی قابل تبیین است. لانگاکر (۲۰۰۸) تأکید می‌کند که معنایی یک نماد مرکب نه تنها فرآورده مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن، که مرهون مسیر ترکیب‌پذیری آن، یعنی شیوه خاص دسترسی به آن مؤلفه‌ها و حوزه‌های خرد و کلان معنایی پشتوانه آنهاست. مسیر دسترسی، البته، صرفاً ویژه نمادهای مرکب نیست؛ هر نماد - اعم از ساده و پیچیده - دسترسی به مدلول نهایی را به طریقی خاص مهیا می‌کند. نکته اینجاست که در نمادهای مرکب، دخل و تصرف در مسیرهای دسترسی عناصر منفرد سازنده آن به خلق مسیری ویژه یا اختصاصی منجر می‌گردد و به این ترتیب، برخی حوزه‌های معنایی پشتوانه اجزاء سازنده نماد مرکب به پس‌زمینه می‌روند و برخی به پیش‌زمینه می‌آیند. مبتنی بر چنین تحلیلی است که لانگاکر (۲۰۰۸: ۶۱-۶۲) تأکید می‌کند در ترکیب پرنده‌های قفسی حوزه معنایی تخم‌گذاری - که در کاربرد منفرد پرنده، از حوزه‌های برجسته است - به پس‌زمینه می‌رود و حوزه معنایی اسیر کردن پرنده‌گان در قفس به پیش‌زمینه انتقال می‌یابد. با نظر به توضیحات فوق، راهبرد تصریح‌گر تسهیل دسترسی به حوزه منتخب، به قرار زیر قابل صورت‌بندی است: هر قسم بازآرایی مسیر دسترسی یا کوتاه و بلند کردن آن، با هدف برجسته‌سازی حوزه معنایی پراهمیت‌تر نزد مترجم - و به این ترتیب تقویت ارجاع به آن - کارکرد صراحت‌بخشانه خواهد یافت؛ با اعمال این دگرگشت، دسترسی به آن حوزه معنایی تسهیل می‌شود که نزد مترجم مستحق پیش‌زمینه‌سازی ارزیابی شده‌است. نمونه ۳ از مصادیق اعمال این راهبرد است:

3) ST: She had the whole of the other sex under her protection. (*To the Lighthouse* p.6)

متن مقصد: خانم رمزی مرد جماعت را تحت حمایت خود داشت. (به سوی فانوس دریایی ص ۱۸)

در متن مبدأ، مفهوم مرد از مسیر مفهوم اجناس بیولوژیک دسترس‌پذیر شده است. در متن مقصد، مفهوم جنس پس‌زمینه‌سازی شده است و آنچه نزد مترجم، حوزه معنایی اصلی است با حضور در پیش‌زمینه تصریح شده است.

۲-۲- مجاززدایی

مجاز از دیگر فرایندهای زیرمجموعه عملیات توجه است. در نگاشت مجازی، واحد مفهومی ملفوظ، مبدأ و واحد مفهومی بیان‌ناشده مقصد نامیده می‌شود. این نگاشت - برخلاف استعاره - نه میان دو حوزه مفهومی متفاوت که در درون یک حوزه مفهومی واحد رخ می‌دهد. سازوکار تصریح‌گر مجاززدایی با ممتنع‌سازی عملیات مجازسازی متن مبدأ، پردازش حوزه مقصد را در دامنه یک کانون توجه دیگر (عنصر ملفوظ) مانع می‌گردد و مقصود/ مقصد را در مقام یک کانون توجه مستقل به زبان می‌آورد. اگر به پیروی از پانتر و تورنبرگ (۱۹۹۹) سطوح سه‌گانه ارجاع، اسناد و کارگفت را میزبان سازوکارهای مجازسازی بدانیم، سازوکار مجاززدایی نیز در هر سه سطح محتمل‌الوقوع خواهد بود:

4) ST: Was baked brick card by July. (As I Lay Dying p.5)

متن مقصد: از آفتاب ژوئیه مثل آجر سفت شده بود. (گور به گور ص ۹)

5) ST: Anyone watching us from the cotton house can see Jewel's frayed and broken straw hat a full head above my own. (As I Lay Dying p.1)

متن مقصد: کلاه حصیری پاره و پوره جویل را یک سر و گردن بالای کلاه من می‌بیند. (گور به گور ص ۹)

6) ST: Who is this man Karl Popper? (Unended Quest p.11)

متن مقصد: این کارل پوپر را می‌شناسی؟ (جست‌وجوی همچنان باقی ۱۳)

در نمونه ۴، در متن مقصد از استنتاج مجازی ارجاعی ذکر زمان و افاده رویداد اجتناب شده و خود تابش خورشید (آفتاب) تحقق زبانی یافته است. نمونه ۵ اعمال تصریح بر مجاز اسنادی را بازنمایی می‌کند: در متن مبدأ یکی از مصادیق سازوکار مجاز اسنادی قابل تشخیص است که پانتر و تورنبرگ (۱۹۹۹ و ۲۰۰۳) از آن با عنوان ذکر بالقوه و اراده بالفعل یاد می‌کنند. ذکر قابلیت یا بالقوگی هنگامی واجد دلالت مجازی است که فعلیت‌یافتگی عمل، مفروض گوینده و منظور وی نیز عمل فعلیت‌یافته در کلیت خود باشد: در اینجا، *can see* به جای فعل *see* تظاهر زبانی یافته است. در متن مقصد، با اعمال فرایند مجاززدایی، خود مدلول نهایی، «دیدن»، جایگزین شده است. مجاز کارگفتی نیز در معرض فرایند مجاززدایی است. نوع نیروی مضمون در سخن هر دو متن مبدأ و مقصد در نمونه ۶ پرسش است. پرسش متن مبدأ نقطه عزیمت این استنتاج است که پاره‌گفتار بیان‌شده قسمی بلند فکر کردن گوینده نیست؛ و انتظار می‌رود مشارکی خاص خود را مخاطب آن قلمداد کند و با پایبندی به اصل همکاری، درصدد پاسخگویی به آن برآید. مجاززدایی از این کارگفت، با جرح و تعدیل نوع نیروی

پرسش، مرحله استنتاج پیش‌گفته را حذف می‌کند و «خطاب به مشارک بودن» پرسش را- با انتخاب و تصریفِ دوم‌شخص فعل شناختن تصریح می‌کند.

۳-۳- تغییر تنظیم کیفی میزان توجه

این عملیات، تقریر تخصصی تجربه روزمره نظاره‌گری است که گاه عناصر یک صحنه را در «یک نظر» صرفاً «ورانداز» می‌کند و گاه خیره و موشکافانه در «بحر جزئیات آن فرو می‌رود» و «تک‌تک ریزه‌کاری‌های آن را در نظر می‌آورد». انطباق کیفی میزان توجه ارتباطی تنگاتنگ با «مقوله‌بندی» دارد. مقوله‌بندی - که یکی از زیرطبقه‌های عملیات «داوری» است - بر اساس قیاس تجربه نو با جمیع تجربه‌های پیشین، یک صورت زبانی را به آن تجربه اطلاق می‌کند. در این اعطای مقوله خاص به یک تجربه - یا ادراک یک تجربه در شعاع یک پیش‌نمونه خاص - هم طرحواره‌سازی دخیل است - زیرا با انتخاب پاره‌ای از ویژگی‌های کلی‌تر، از ویژگی‌های خاص‌تر صرف‌نظر می‌شود - هم داوری - چرا که انتخاب این یا آن مقوله بر محور افقی نظام مقوله‌بندی، بسته به این است که این تجربه منفرد با کدامیک از تجربه‌های پیشین یکسان یا متفاوت انگاشته گردد. ما در اینجا سازوکارهای تصریح‌گر متکی به این دو عملیات عمدتاً همبسته را ذیل عناوینی واحد و به ترتیب زیر احصاء کرده‌ایم: بیشینه‌سازی ویژگی‌ها، تحمیل مقوله مشخص‌تر، کمینه‌سازی ویژگی‌ها و تحمیل مقوله طرح‌واره‌ای‌تر.

نخستین سازوکار پیشنهادی در این حوزه، افزایش میزان توجه کیفی یا بیشینه‌سازی ویژگی‌هاست. سازوکار مورد نظر همان است که در عمده پژوهش‌های پیشین، با تصریح یکسان انگاشته شده است. بارزترین پژوهش مبتنی بر این نگرش، اثر کروگر (۲۰۱۴) است که در آن صریحاً تصریح مشخص‌سازی دانسته شده است. کلادی و کارولی (۲۰۰۳) نیز تأکید می‌کنند که «هرگاه واحد زبانی واجد معنی خاص‌تر جایگزین واحد حامل معنی عام‌تر شود، تصریح رخ داده است». تعبیر بشر (۲۰۱۱: ۸۷) نیز از صراحت که بنا به آن پاره‌گفتار صریح‌تر، در قیاس با بدیل کمتر صریح خود، محدودیت‌های بیشتری بر واقعیت/جهان ممکن تحمیل می‌کند، بیان دیگر معادل‌انگاری تصریح با مشخص‌سازی است. نگارنده این سازوکار را صرفاً یکی از سازوکارهای تصریح‌گر تلقی می‌کند؛ از سوی دیگر، چنانکه در همین بخش قابل ملاحظه است، سازوکار معکوس مشخص‌سازی، یعنی، کمینه‌سازی ویژگی‌ها، نیز کارکرد صراحت‌بخشانه دارد. با اعمال این سازوکار، صورتی مشخص‌تر و تعیین‌یافته‌تر - جایگزین

صورت حاضر در متن مبدأ می‌شود. در نمونه ۷ افزایش میزان توجه کیفی از طریق جایگزین‌سازی صورت متن مبدأ با صورت زبانی مشخص‌تر حاصل شده است:

7) ST: familiar gossip of the professorial classroom. (*Philosophy of Hegel p.3*)

متن مقصد: گفت‌وشنودهایی که خاص درسگاه‌های استادان است. (فلسفه هگل ص ۲)

واژه‌های نقشی را می‌توان از جمله طرحواره‌ای‌ترین نمادهای منفرد زبانی دانست. این واحدهای زبانی عمدتاً رابطه میان عناصر را با درجه توجه کیفی پایین‌نماسازی می‌کنند. پرسامدی این واحدها را می‌توان به همین قابلیت خلق نماهای نسبتاً کلی نسبت داد. در متن مبدأ نمونه فوق، پیش‌اضافه *of* با وابسته‌سازی گروه ادات به هسته گروه اسمی، رابطه‌ای طرحواره‌ای را میان دو عنصر پیش و پس از خود‌نماسازی می‌کند. در متن مقصد، با افزایش بزرگنمایی ویژگی‌های کیفی رابطه مذکور اندکی مشخص‌تر رمزگذاری شده است. درج «خاص» این تعبیرگری را متبادر می‌سازد که «گفت‌وشنودهای» مورد نظر نویسنده عمدتاً در «درسگاه‌های استادان» اتفاق می‌افتد. سازوکار تصریح‌گر دیگر - که در جهت خلاف سازوکار پیشین عمل می‌کند - کمینه‌سازی ویژگی‌ها یا جایگزین‌سازی اسم خاص‌تر با مقوله‌ای عام‌تر است. مبنای چنین تصمیمی این قضاوت مترجم است که برخی جزئیات غیرضروری، خواننده را از درک «اصل مطلب» باز می‌دارند. نمونه ۸ از مصادیق اعمال فرایند مزبور است:

8) ST: No sane person ever denied that things, this table, that hat, exist. (*The Philosophy of Hegel p.5*)

متن مقصد: هیچ خردمندی هرگز وجود چیزهای محسوس را انکار نمی‌کند. (فلسفه هگل ص ۵)

table و *hat* از مقوله‌های سطح پایه محسوب می‌شوند. بافت درون‌متنی و درون‌گفتمانی حاکی از عدم موضوعیت و مدخلیت «میز» و «کلاه» به اعتبار ویژگی‌های تمایزبخش و انحصاری مقوله «میز» و مقوله «کلاه» است. بنا به قضاوت مترجم، مؤلفه‌های مندرج در این مقوله‌ها، بی‌آنکه ضرورتی در میان باشد، توجه کیفی مخاطب را به ویژگی‌هایی معطوف می‌سازد که صرفاً از رهگذر تعلق‌شان به طبقه جامع/شامل «چیزهای محسوس» در معناسازی متن دخیل می‌باشند. ملاحظه می‌شود که این پدیده ناقص یکی از جزم‌های متداول در حوزه مطالعات ترجمه است که بنا به آن، «افزایش» همسایه دیوار به دیوار تصریح، و «کاهش» همسایه دیوار به دیوار تلویح دانسته می‌شود. در تحلیل ما، نه تنها حذف ضرورتاً ملازم تلویح تلقی نمی‌شود که می‌تواند در خدمت یک سازوکار تصریح‌گر باشد. واپسین نوع تحقق سازوکار تغییر میزان توجه کیفی، تحمیل مقوله طرحواره‌ای‌تر است. تصریح مبتنی بر کمینه‌سازی ویژگی‌ها، می‌تواند از طریق درج و تحمیل مقوله‌ای عام‌تر تحقق پذیرد. در این سازوکار، معادل «تحت‌اللفظی» صورت متن

مبدأ در پرتو مقوله‌ای عام‌تر یا حکمی کلی‌تر تعبیر می‌گردد. به این ترتیب، مقوله‌ای با سطح جامعیت بالاتر، مقوله‌ای با سطح جامعیت پایین‌تر را در سلسله مراتب زیرشمول خود می‌گنجاند. تحمیل مقوله می‌تواند از رهگذر ابزار/ ساخت‌های گوناگون زبانی تظاهر یابد. نظر به تنوع تمهیدات زبانی متجلی‌کننده این سازوکار خاص و مغفول ماندن مظاهر آن در نوشتارگان این حوزه پژوهشی، دو نمونه سنخ‌نما ذکر می‌شود. درج مقوله عام و ذکر برابر تحت‌اللفظی پس از عبارت‌های «از قبیل»، «یعنی» و مشابه آنها یکی از رایج‌ترین شیوه‌های کاربردی این سازوکار است. در نمونه ۹، دو تصریح متوالی، از دو رده متفاوت اعمال شده است. در مرحله نخست، با اجرای فرایند تصریح‌گر کاهش منظر و ابستگی نام‌های خاص جایگزین اشاری شخصی ملکی می‌گردند. در مرحله دوم، مترجم نام‌های خاص را در شعاع مقوله «فیلسوف» تعبیر می‌کند. خاصیت صراحت‌بخش تحمیل مقوله «فیلسوف» و درج «یعنی»، رمزگذاری شباهت آن سه نام و آشکارسازی موضوعیت عطف‌شان به یکدیگر است. توجه به این نکته ضروری است که مقوله «فیلسوف» در مقایسه با موارد جزئی (نام‌های خاص) قسمی «مقوله سطح پایه» تلقی می‌شود.

9) ST: The main outlines of their teaching are already known. (*The philosophy of Hegel p.3*)

متن مقصد: خواننده از پیش با مبانی آموخته‌های این فیلسوفان [یعنی افلاطون، ارسطو و کانت] آشناست.

(فلسفه هگل ص ۱)

افزایش توصیف‌گرهای پیشین و پسین نیز می‌تواند مفهوم‌پردازی معادل لفظ‌گرا و

مشخص‌تر را در پرتو مقوله‌ای طرح‌واره‌ای‌تر امکان‌پذیر سازد:

10) ST: It is true that a scientific determinism alone might have inspired the statement: "Man's character is his fate". (*Mysticism and Logic P.7*)

متن مقصد: درست است که فقط جبریت علمی می‌تواند الهام‌بخش گفته‌ای از این قبیل باشد که «سیرت

انسان سرانجام اوست». (عرفان و منطق ص ۳۹)

در نمونه فوق، همنشین‌سازی «گفته» با توصیف‌گر پسین «از این قبیل» دالّ بر

تعلق «گفته» به طیف گسترده‌تری از «گفته‌ها» است. در این معنی، «گفته» بر حسب

محور عمودی نظام مقوله‌بندی به عنوان عضو یک مقوله جامع‌تر بازنمایی می‌شود.

۳-۴- استعاره‌کاهی

یکی از مهمترین فرایندهای شناختی زیرمجموعه عملیات قضاوت، استعاره است. در این فرایند - چنانکه لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) در اثر خود تبیین کرده‌اند- نگاشت سازمان‌یافته ویژگی‌ها از حوزه مبدأ به حوزه مقصد صورت می‌پذیرد. به عنوان مثال، در گزاره مشهور «وقت طلاست»، «طلا» حوزه مبدأ است و «وقت» حوزه مقصد؛ طی این

استعاره، «وقت» در چهارچوب حوزهٔ مبدأ که خصلت غیرانتزاعی تر دارد، درک می‌شود. هر استعاره قادر است یک موقعیت واحد را به شیوه‌ای متفاوت تعبیر کند. سازوکار تصریح‌گر استعاره‌گاهی، مجموعه تمهیداتی را شامل می‌گردد که بنا به تشخیص مترجم یا وقوع خود فرایند استعاره را به مخاطب متذکر می‌شوند، و یا با کاهش از مسیرهای نگاشت استعاری، بیش از حد ضرورت در حفظ ساختار حوزه مقصد می‌کوشند. این سازوکار می‌تواند به سه شیوه تحقق پذیرد. نوع نخست بهره‌گیری از این راهبرد، در قسمی دورشدن از قلمرو مبدأ و نزدیک‌شدن به قلمرو مقصد یک استعاره مفهومی متبلور می‌گردد. نمونهٔ ۱۱ مراد ما از حرکت به سمت قطب مقصد را روشن‌تر می‌سازد:

11) ST: This theory though no longer one which science can accept [...] (*Mysticism and Logic p.6*)

متن مقصد: این نظریه اکنون دیگر برای علم قابل قبول نیست.

در متن مبدأ استعارهٔ مفهومی «علم انسان است» در قالب بندی تحقق یافته است که در آن، *science* فاعل دستوری و موضوع بیرونی فعل *accept* و حامل نقش معنایی کنشگر هوشمند است. در متن مقصد، در عین بقای استعاره مفهومی مذکور، «علم» جایگاه موضوع بیرونی فعل را از دست داده است و موضوع محمول صفتی و متمم حرف اضافه است. فاعلیت‌زدایی از علم، با حذف یکی از مسیرهای نگاشتی حوزهٔ مبدأ به مقصد، استعارهٔ مذکور را همزمان حفظ و تضعیف می‌کند. درج عناصر پیونددهنده میان دو قلمرو مبدأ و مقصد - یا به تعبیر علم بیان سنتی «ادات تشبیه» - نیز سرنخ هدایتگری (برای مخاطب) است که می‌تواند از پیچیدگی ادراکی عملیات تعبیری استعاره بکاهد. در این استحاله، گرچه کماکان استعارهٔ شناختی پابرجاست، اما، دست‌کم، خود فرایند خلق رابطهٔ میان حوزه‌های مبدأ و مقصد، رمزگذاری زبانی شده است. در نمونهٔ ۱۲، درج «مثل»، خود رخداد برقراری پیوند میان قلمروهای مبدأ و مقصد را آشکار کرده است:

12) ST: Was baked brick hard by July. (*As I Lay Dying p.1*)

متن مقصد: از آفتاب ژوئیه مثل آجر سفت شده بود. (گور به گور ص ۹)

افزایش قرائن و ملائمت‌حاکمی از چپستی حوزهٔ مبدأ و شفاف‌ترسازی آنچه در علم بیان سنتی مشبّه‌به خوانده شده است، از دیگر تمهیداتی است که سازوکار تصریح‌گر مذکور را تحقق می‌بخشد:

13) ST: And so Parmindes fell into this inconsistency. (*The Philosophy of Hegel p.4*)

متن مقصد: و بدین سبب پارمیند در چنبره تناقض‌گویی افتاد. (فلسفهٔ هگل ص ۳)

در متن مبدأ، *fell* وقوع استعاره «وضع نامطلوب (تناقض‌گویی) پایین‌دام است» را رمزگذاری زبانی کرده است. افزودن «چنبره» در متن مقصد، صرف‌نظر از کیفیت

متعارف‌سازانه‌اش، خودِ مشبّه‌به را تظاهر زبانی بخشیده است. به دیگر بیان، درج «چنبره» بر قرائن حوزه معنایی مبدأ می‌افزاید و ماهیت حوزه‌ای را که قلمرو مقصد در و بر حسب آن درک و فهم می‌شود شفاف‌تر می‌کند.

۳-۵- تفکیک و تعیین نوع رابطه پیکر و پهنه

یکی دیگر از عملیات‌های تعبیری زیرمجموعه عملیات قضاوت- حکم، توان تشخیص و قابلیت مقایسه و وضع تفکیک میان عناصر یک صحنه است. تالمی (۲۰۰۰) متأثر از آموزه‌های روانشناسی گشتالت، در توصیف و تبیین شیوه بیان روابط مکانی در زبان‌های طبیعی از مفاهیم پیکر و پهنه بهره می‌گیرد. به زعم وی، در توصیف روابط مکانی، یک شی (پیکر) عمدتاً در نسبت جایگاهی / موقعیتی با شی‌ای دیگر (پهنه) تعبیر می‌گردد. کارکرد پهنه فراهم‌آوری امکان توصیف پیکر است. رابطه پیکر و پهنه صرفاً منحصر به اشیای فیزیکی نیست. مناسبات میان رویدادها و وضعیت‌ها نیز عمدتاً در چهارچوب چنین رابطه‌ای ادراک می‌شود. برای نمونه، در یک جمله مرکب ناهمپایه، بند پایه پیکر و بند پیرو پهنه محسوب می‌شود. چنین الگویی را می‌توان در سایر اشکال روابط میان بندها شناسایی کرد. لانگاکر (۱۹۸۷: ۲۱۷) توسل به تمایز نقطه متحرک / نقطه ثابت را یکی از بهترین شیوه‌های تبیین تفاوت بندهای پایه و پیرو در یک ساختار ناهمپایه می‌داند. پیونددهنده‌های تباینی (گرچه)، شرطی (اگر)، زمانی (وقتیکه) و علی (زیرا) ذاتاً فرآورنده تمایز نقطه ثابت / نقطه متحرک هستند. سازوکار تصریحی قابل پیشنهاد در چهارچوب این عملیات تعبیری، ذکر نوع کارکردی است که پهنه برای پیکر ایفا می‌کند. از عمده‌ترین مصادیق این قسم تصریح، جایگزین‌سازی عنصر زبانی چندوجهی- فی‌المثل، «که» - که قابلیت رمزگذاری اقسام روابط بینابندی را دارد - با عناصر زبانی مشخص‌تری است که کارویژه‌شان بیان نوع خاصی از رابطه - متمم‌ساز، علی و ... - است. در رهیافت شناختی به تصریح، می‌توان انگیزه وقوع این پدیده را در احساس نیاز به کاهش احتمال بدفهمی کیفیت رابطه پیکر و پهنه جست‌وجو کرد: کیفیتی که بخشی از آن تعیین پیکر و پهنه و بخش دیگر آن را مشخص‌سازی نوع کارکرد پهنه رقم می‌زند. نمونه ۱۴ از مصادیق تصریح نوع زمینگی علی برای نما است؛ نمایی که معلول یا پیامد زمینه خود تلقی می‌شود:

14) ST: Lying there with her head propped up so she could watch Cash building the coffin, having to watch him so he would not skimp on it, like as not, with those men not worrying about anything. (As I Lay Dying p.7)

متن مقصد: سرش رو به بالش تکیه داده کش داره تابوتش رو درست می‌کنه، مجبوره مواظبش باشه که یه وقت سمبلش نکنه، چونکه اونهای دیگه نگران هیچی نیستند. (گور به گور ص ۳۲)

در متن مقصد *with those men* با پیونددهنده قیدی علی جایگزین شده است. مترجم کارکرد پهنه را از جنس بستر علی قلمداد کرده و آن را در هیئت «چونکه» رمزگذاری کرده است.

دست آخر اینکه، گاه مترجم، بر صورت زبانی هدف در متن مبدأ -که فاقد تفکیک رمزگذاری شده میان پیکر و پهنه است- چنین تمایزی را مبتنی بر میزان برجستگی استنباط‌شده عناصر زبانی دخیل تحمیل می‌کند. این تمایز، میزان توجه کانونی را، میان دو عنصر تقسیم می‌کند؛ در چنین توزیعی، یکی از عناصر، منزلت نقطه متحرک - که به تصریح لانگاکر (۲۰۰۸) کانون توجه اولیه است- و عنصر دیگر جایگاه شناختی نقطه ثابت/زمینه را - که کانون توجه ثانویه تلقی می‌گردد - اشغال می‌کند. نمونه ۱۵ کاربست این داورِ تفاوت‌گذارانه تصریح‌گر را بازنمایی می‌کند:

15)ST: Modern Islamic political thought

متن مقصد: اندیشه سیاسی در اسلام معاصر

در متن مقصد، اسلام معاصر کارکرد نقطه ثابت یا زمینه‌ای را ایفا می‌کند که اندیشه سیاسی، برحسب و در ظرف آن تعبیر می‌شود.

۳-۶- تقویت نقطه نظر انتخابی

تعبیر صحنه بر حسب نقطه نظر انتخابی تعبیرگر امکان‌پذیر می‌شود. تغییر نقطه نظر می‌تواند تعابیر متفاوت و گاه متقابلی از صحنه‌ای واحد به بار آورد. برای نمونه، دو تعبیر پشت درخت بودن گربه و جلوی درخت بودن گربه بدیل‌های از هر حیث دیگر یکسانی هستند که انتخابشان مقید به محل یا جهت حرکت گوینده است. سوءفهم دیدگاه گوینده می‌تواند درک صحیح معنای صورت زبانی را ناممکن سازد. از این‌رو، قابل انتظار است که سازوکار تصریح‌گر این حوزه با هدف کاهش مخاطره سوءفهم از شگردهای متعددی بهره گیرد که به مخاطب، نظرگاه اختیارشده را «گرا» می‌دهند. این «گرا دادن»‌های مکرر را تقویت نقطه نظر/انتخابی نام‌گذاری کرده‌ایم. نمونه ۱۶ از مصادیق کاربست عملیات مذکور است:

16)ST: Jewel and I come up from the field, following the path in single file. I am fifteen feet ahead of him. (As I Lay Dying p.1)

متن مقصد: من و جوئل داریم از سر زمین برمی‌گردیم من از جلو او از عقب. من پونزده قدمی از او جلوترم.

(گور به گور ص ۹)

صورت *come up* در متن مبدأ مبنای این استنتاج است که نقطه نظر انتخابی، بالای تپه است. «جلو بودن» راوی نیز از رهگذر بند *I am fifteen feet ahead of him* تثبیت شده است. با این حال، ملاحظه می‌شود که در متن مقصد، حرکت کردن دو

شخصیت داستان در یک ردیف واحد یا پشت سر یکدیگر (in single file) به تعبیر «من از جلو و او از عقب» تبدیل شده است. این تغییر، در وهله نخست، تذکردهنده نسبت مکانی مشارکان در قبال یکدیگر است و همزمان، با ملفوظسازی جلو بودن یکی و عقب بودن دیگری، انتخاب موضع بالای تپه به عنوان زاویه دید را - که مفروض و پیش شرط کاربرد این مفاهیم مکانی نسبی است- به مخاطب گوشزد کرده است.

۳-۷- پیش‌زمینه‌سازی اجزاء زمینه مشترک

بخش زیادی از آنچه، آگاهانه یا ناآگاهانه، گفته می‌شود یا ناگفته می‌ماند، و شیوه بیان و الگوی تعبیرگری آن متأثر از فرض گوینده از زمینه معرفتی مشترک میان او و مخاطب است. سازوکار پیش‌زمینه‌سازی اجزاء زمینه مشترک، هم بر زمینه مشترک گفتمانی (عناصر حاضر در بافت درون‌متنی و برون‌متنی قابل دسترس برای مشارکان در یک رویداد گفتمانی) قابل اعمال است و هم بر زمینه مشترک اجتماعی- فرهنگی. در نوع نخست، دو راهبرد تثبیت حضور دامنه‌ای مصداق و کاهش منظر وابستگی صورت‌های زبانی شناسایی شده است. در نوع دوم نیز، ملفوظسازی پس‌زمینه‌های معرفتی کاربرد صراحت‌آفرین دارد. راهبردهای سه‌گانه مذکور در زیر معرفی می‌شوند. در هر رویداد گفتمانی دور و اطراف کانون را عناصری پر کرده‌اند که به اندازه آن جالب توجه نیستند و با این حال، از تیررس نگاه نیز کاملاً خارج نمانده‌اند. حوزه عناصری از این دست، که در مرتبه ثانویه دسترس‌پذیری توجه‌اند، دامنه نام گرفته است. برخی از عناصر مندرج در دامنه ممکن است با پیشرفت گفتمان کانونی شوند:

(۱۷) ادامه دهم یا ادامه ندهم؟ می‌خواهم یا نمی‌خواهم؟ این تردیدها را خیلی‌ها تجربه کرده‌اند؟ البته اینها فقط بخشی از مشترکات آدم‌هاست.

«این تردیدها» مرجع خود را در دامنه توجه و «اینها» همان مرجع را در کانون توجه شنونده فرض و تعبیر می‌کند. هر چه قوت فرض در کانون بودن مصداق افزون‌تر باشد، موضوعیت تظاهر زبانی آن نیز رنگ می‌بازد. لانگاکر (۲۰۰۸: ۵۹) نیز تأکید می‌کند که هرگاه مفهومی در مقام موضوع گفتمانی تثبیت شده باشد، میل به ناگفته ماندن دارد. از آن سو، هرچه فرض حضور کانونی مصداق کم‌قوت‌تر باشد، روند انتقال آن به کانون طولانی‌تر می‌گردد و احتمال رمزگذاری خود مصداق افزون‌تر می‌شود. برای نمونه، اگر در نمونه ۱۷، به جای ضمیر /ینها، مجدداً از ترکیب /ین تردیدها بهره‌گیری شود، حاکی از این است که گوینده مفروض تردیدها را، کماکان، در دامنه توجه- و نه در کانون- تعبیر کرده است و با تأخیرافکنی در روند انتقال، مصداق را مصرح ساخته است. این پدیده همان است که از آن، در آثار برخی پژوهشگران (از جمله، عبدالفتاح،

بشیر و کروگر) با عنوان *ترجیح تکرار واژگانی بر جانشین‌سازی ضمیری در مقام ابزاری انسجام‌آفرین* یاد شده است. در نمونه ۱۸، کاریست این سازوکار قابل تشخیص است:

18) ST: For how would you like to be shut up for a whole month at a time, and possibly more in stormy weather. (*To the Lighthouse p.5*)

متن مقصد: اگر شما باشید و هر بار یک ماه و شاید هم بیشتر از یک ماه [...] محصور بمانید چه می‌کنید؟

(به‌سوی فانوس دریایی ص ۱۷)

درج مجدد «یک ماه» از مصادیق اهتمام مترجم به تثبیت حضور مصداق در دامنه توجه و اجتناب محتاطانه از فرض حضور کانونی آن است. نوع دوم صراحت‌بخشی به عناصر زمینه مشترک گفتمانی، یعنی، کاهش منظروابستگی، بر آن دسته از صورت‌های زبانی اعمال می‌شود که تعبیرشان، به واسطه حضور حرف تعریف یا صورت‌های اشاری، بر نظرگاه متکی است. اشاری‌ها عناصری هستند که نفس امکان دلالت‌گری‌شان موکول به موقعیت‌مندی کنش گفتاری است. عدم اطمینان مترجم به توانایی او/ یا تمایل مخاطب در تطبیق با وضع آگاهی‌گوینده و در نتیجه، تشکیک مترجم در تحقق هر یک از شروط *بازشناسایی‌پذیری مصداق و فعال‌بودگی آن در ذهن مخاطب* - شروطی که به زعم لمبرکت (۱۹۹۴: ۶۸) کاربرد موجه معرفه‌ها در گرو تحقق آنهاست - منجر به بهره‌گیری از سازوکارهای تصریح‌گر ذی‌ربط خواهد گشت؛ راهبردی که کاریست آن احتمال ابهام‌آفرینی را، حتی‌الامکان، منتفی می‌سازد. تغییر تصریح‌گر در حوزه این عملیات، از وابستگی تعبیر به موقعیت خواهد کاست:

19) ST: He is a hard man to talk to. (*Breakfast at Tiffany's p.4*)

متن مقصد: حرف زدن با این آدم کار سختی است. (صبحانه در تیفانی ص ۱۰)

در نمونه فوق، ضمیر شخصی با/این آدم جایگزین شده است، گرچه صورت فارسی کماکان - به اعتبار اشاری «این» - موقعیت‌مند است از منظروابستگی آن کاسته شده است. در نمونه ۳ (نگ بخش ۳-۱) نیز، جایگزین‌سازی ضمیر با «خانم رمزی» مصداق تصریح‌منظرزدایانه است. در نمونه ۹ (نگ بخش ۳-۳) چنانکه ذکر آن رفت، دو فرایند تصریحی همزمان نقش‌آفرین بوده‌اند. *افلاطون، ارسطو و کانت* از ضمیر منظرزدایی کرده‌اند؛ افزایش *این فیلسوفان* نیز، مصداق تحمیل مقوله تعمیم‌بخش است. ملفوظ‌سازی عناصر فرهنگ‌ویژه، واپسین شیوه بهره‌گیری از سازوکار پیش‌زمینه‌سازی اجزاء زمینه مشترک است. کرافت (۲۰۰۹) تأکید می‌کند که زمینه مشترک اجتماعی به اعتبار عضویت در یک جامعه مشترک حاصل می‌گردد. عدم عضویت مخاطبان متن مقصد در جامعه بلافصلی که متن اصالتاً در آن تولید شده است، زمینه‌ساز مداخله‌های تصریح‌گری است که می‌کوشند دانش، باورها و رویکردهای مشترک انگاشته‌شده متن مبدأ را، تا اندازه‌ای، برای مخاطب متن مقصد آشکار سازند:

20) ST: It boasts neither neon nor television. (*Breakfast at Tiffany's* p.4)

متن مقصد: نه نئون بر سر درش خودنمایی می‌کند و نه تلویزیونی داخلش. (صبحانه در تیفانی ص ۱۱)
نمونه ۲۰ مصداق ویژه‌ای است از رجوع به بافت وسیع فرهنگی و ملفوظ‌سازی عناصری که بنا به داوری مترجم، در آگاهی مخاطب متن مقصد فعال نیستند.

۳-۸- تقویت همدلی با موضوع

اسکمید (۱۹۹۹: ۷) نظریه همدلی را یکی از نخستین تلاش‌هایی می‌داند که بنایشان شناساندن نقش ترتیب واژگان در بیان و تحقق نقطه‌نظر و ذهنیت [گوینده] است. مقصود از همدلی زبانی که - نخستین صورت‌بندی نظری آن در اثر مشترک کنو و کابوراک (۱۹۷۷) ارائه شده است - هم‌ذات‌پنداری گوینده با مشارکی خاص در رویداد است. در این فرایند، گوینده/راوی زاویه دوربین خود را با افق نگاه یکی از مشارکان تنظیم می‌کند. کارکرد برخی از ساخت‌های زبان با زاویه دوربین اختیار شده از جانب گوینده در آمیخته است. برای نمونه، همدلی افزون‌تر گوینده با کنش‌پذیر یک رویداد، می‌تواند به اعطای حالت غیرفاعلی به کنشگر بیانجامد (کرافت و کروز ۲۰۰۴). در ساخت ملکی دسترسی به عنصر مملوک از رهگذر تعلق آن به مالک امکان‌پذیر شده است و از این‌رو عنصر واجد حالت ملکی، نظرگاه همدلانه گوینده را نمایندگی می‌کند. اگر مترجم، عنصری از متن مبدأ را مستوجب همدلی زبانی بیشتر ارزیابی نماید، با نزدیک‌ترسازی دوربین روایت به آن و فعال‌سازی توأمان عملیات توجه، جایگاه توجه‌برانگیزتری را به آن تخصیص خواهد داد. ویژگی صراحت‌افزای عملیات مذکور ناشی از حضور کانونی‌تر عنصری است که به زعم مترجم «ماجرا درباره اوست». تحلیل نمونه ۲۱ شیوه عملگری این سازوکار را روشن می‌سازد:

21) ST: It was to be given to the Lighthouse keeper for his boy. (*To the Lighthouse* p.5)

متن مقصد: قرار بود آن را به پسر کوچک نگهبان بدهد. (به سوی فانوس دریایی ص ۱۷)
در متن مبدأ *the keeper* نقش معنایی دریافت‌کننده را داراست؛ در ترتیب واژگانی بر گروه متممی *for his boy* مقدم است؛ و دست آخر، مرجع ضمیر ملکی *his* است که *boy* در دامنه آن دسترس‌پذیر شده است. به این ترتیب، «boy» در سلسله مراتب همدلی نازلترین رتبه را داراست: دریافت‌کننده نیست و حضور نحوی آن نیز به اعتبار ضمیر ملکی *his* ممکن شده است. در متن مقصد، گویا طولانی‌شدن زنجیره سببی غیرضروری انگاشته‌شده و با حذف میانجی، نقطه نهایی و دریافت‌کننده را در هم ادغام کرده است. پیامد این ادغام، اعطای برجستگی کانونی بیشتر به دریافت‌کننده نهایی است. در تفسیر مترجم، «پسر» به اعتبار دریافت‌کننده نهایی بودن‌اش در زنجیره کنش،

موضوعیت افزون‌تری از «پدر» یافته است و این تلقی از پسر به مثابه موضوع اصلی، از رهگذر تقویت همدلی زبانی با وی تصریح شده است.

۳-۹- دگرگون‌سازی بیان پنهان تغییر معنایی به بیان آشکار

تالمی (۲۰۰۰) نظام پیکربستی را یکی از بخش‌های سازنده «نظام ساختاربخش مفهومی» ذهن انسان قلمداد می‌کند. این نظام همان فرایند مفهوم‌پردازانه گشتالت است که بنیادین‌ترین سطح تشکیل تجربه را رقم می‌زند و با پیکربندی داده‌های حسی ساختاری فهم‌پذیر بر آنها اعمال می‌کند. در عملیات تعبیری بر ساختن، موضوع تعبیر، خود عناصر حاضر در صحنه و برهم‌کنش آنها با یکدیگر است. البته، نباید از نظر دور داشت که عناصر، عمدتاً به اقتضای ساختار مادی خود مستعد پذیرش یک طرحواره ساختاری ویژه‌اند؛ اما ساخت‌یابی متفاوت و اعمال طرحواره‌های بدیل نیز بر آنها همواره امکان‌پذیر است. فی‌المثل، بر حسب میزان عطف توجه جزءنگرانه یا کل‌نگرانه به عناصر صحنه، ذهن/زبان انسان، طرحواره تصویری اجزا مقید یا توده‌ای درهم‌آمیخته و نامقید را بر آن عنصر تحمیل می‌کند. کرافت و کروزر (۲۰۰۴) به درستی خاطر نشان می‌سازند که گاه، تحمیل ساختار متفاوت بر یک عنصر - یعنی تعبیر متفاوت آن - می‌تواند تغییر محتوایی (شرایط صدقی) بار آورد. به عنوان نمونه در «چند تا شربت آلبیمو واسه ما بیار»، صورت «شربت آلبیمو» که عمدتاً ساختاری نامقید را می‌پذیرد، به مثابه عنصری مقید و شمارش‌پذیر تعبیر شده است. این تعبیر متفاوت، از رهگذر تحمیل یک ساختار نحوی خاص امکان‌پذیر شده است. بیان آشکار چنین دگرگشتی در معنا، با افزودن واژه «لیوان» و ایجاد صورت «چند لیوان شربت آلبیمو» تحقق می‌یابد. سازوکار تصریح‌گر قابل معرفی در این حوزه، بیان آشکار معنای تغییر یافته‌ای است که در متن مبدأ صرفاً از رهگذر تحمیل ساختار نحوی خاص بر واحد زبانی اجبار شده است مورد زیر مقصود ما را روشن‌تر بیان خواهد کرد:

22)ST: He's so dead.

متن مقصد: قطعاً مرده (کاملاً معلومه که مرده).

در متن مبدأ، «مرده بودن» که در تعبیر متعارف آن مفهومی قطبی است، پذیرای طرحواره ساختاری مدرج شده است. در متن مقصد، از تحمیل تعبیر مدرج بر این مقوله اجتناب شده و تغییر معنایی حاصل از تعبیر متفاوت اعمال شده، آشکارا بیان شده است.

۳-۱۰- آشکارسازی الگوی پویایی نیرویی

تالمی (۱۹۸۸) الگوی پویایی نیرویی را نوعی تعمیم انگاره سببیت می‌داند. در این الگو، هر رویداد پهنه کاروکنش نیروهای متعددی تلقی می‌گردد که بر مشارکان آن در حال

عملگری هستند. فعل‌ها، ساخت‌های موضوعی و جهت‌های دستوری متفاوت، مفهوم‌پردازی‌های متفاوتی را از پویایی نیرویی جاری در هر رویداد رقم می‌زنند. برای نمونه، تفاوت معنایی «علی عصبانی نبود» و «علی عصبانی نماند» ناشی از دینامیسم متفاوت روابط نیرویی است: «نبود» حاکی از وضع پایداری است که نه نیرویی در حال اعمال است و نه مشارکی در حال مقاومت است. «ماند»، اما، قسمی غلبه بر نیرو را - هر نیروی قابل تصویری که قادر باشد علی را عصبانی نگه دارد - ترسیم کرده است. کارکرد وجهیت‌های تکلیفی و معرفتی نیز = با اتکا به این تفسیر طرحواره‌ای از سببیت - رمزگذارنده نوعی دیگر از این برهم‌کنش نیرویی ارزیابی می‌شود: «توانستن» به مثابه بازنماینده شقی از وجه تکلیفی بر قسمی اجازه دادن به اعمال نیروی علی دلالت دارد؛ تفسیر مبتنی بر پویش نیرویی از «بایستن» نیز، آن را حامل دلالت غیاب مقاومت در برابر نیروی وارد شده می‌داند. سازوکار تصریحی قابل وقوع در این حوزه، رمزگذاری آشکار پویش نیرویی استنباط‌شده از متن مبدأ است؛ این رمزگذاری، با بهره‌گیری از ساخت‌ها و نشانگرهای سنخ‌نمای هر یک از الگوهای پویایی نیرو انجام می‌پذیرد.

ST: I took a taxi in a downpour of October rain. (*Breakfast at Tiffany's* p.4)

متن مقصد: از آن باران‌های شدید اکتبر می‌بارید و مجبور شدم تاکسی بگیرم. (صبحانه در تیفانی

ص ۱۱)

در نمونه ۲۳ خردکردن بند واحد متن مبدأ به دو بند همپایه در متن مقصد با هدف متظاهر ساختن پویایی نیرویی متن مبدأ انجام پذیرفته است. «مجبور شدن» تعبیر مترجم از تعامل نیروها را در هیئت وجهی تکلیفی متبلور ساخته است که بر حسب آن، رویداد بارش شدید باران، نیروی علی مقاومت‌ناپذیری بر مشارک تحمیل کرده است. دومین راهبرد تصریح‌گر در چهارچوب این عملیات، تجزیه رویداد به خرده‌رویدادهای متوالی است. کرافت (۲۰۱۵) پویش نیرویی حاکم بر مشارکان را مهم‌ترین عنصر تعیین‌کننده در تحقق موضوع‌های یک ساخت رویدادی می‌داند. در رهیافت سببی به ساخت رویدادی مفهوم‌پردازی مشارکان در چهارچوب و بر حسب انتقال نیرو از یک مشارک به مشارک دیگر انجام می‌پذیرد. رویداد نیز، متشکل از خرده‌رویدادهایی متوالی تلقی می‌شود. به ازای هر خرده‌رویداد، یک مشارک اثر می‌گذارد یا اثر می‌پذیرد (کرافت ۲۰۱۲). سازوکار تصریح‌گر در این حوزه عملیاتی، خردکردن یا تجزیه رویداد توصیف‌شده در یک فعل به خرده‌رویدادهایی است که در آن اجتماع یافته‌اند. اهتمام به جداسازی نسبی خرده‌رویدادهای به‌هم‌زنجیر شده سطح بازنمایی زبانی را به سطح بنیادین شناختی تعبیر پویایی نیرویی جاری میان مشارکان، نزدیک‌تر می‌سازد:

24)ST: This kind of feeling leads Herucletus [...] to strongly poignant sayings concerning life and the world. (*Mysticism and Logic* p.6)

متن مقصد: این نوع احساس باعث می‌شود که هراکلیتوس درباره جهان گفته‌های شگرفی بر زبان بیاورد.

(عرفان و منطق ص ۳۹)

در نمونه ۲۴ فعل *lead* با تجزیه شدن به «باعث می‌شود» و «بر زبان می‌آورد» دو خرده‌رویداد از سلسله رویدادی را صراحت می‌بخشد.

۴- نتیجه

در این مقاله، پس از معرفی اجمالی سابقه مفهوم تصریح و تنازعات نظری پیرامون آن در حوزه مطالعات ترجمه و زبان‌شناسی کاربردی، حکم بداهت‌یافته‌ای شناسایی و ارزیابی منتقدانه گشت، که بنا به آن، مدرج‌سازی صورت‌های زبانی بر حسب معیار صراحت امکان‌پذیر پنداشته می‌شود. در ۱-۲ کوشش ما متوجه به موجه‌سازی این گزاره بود که اگر تبدیل صورت *الف* به صورت *ب*، در بافتی ویژه خاصیت صراحت‌بخشی دارد، دگرگون‌سازی صورت *ب* به صورت *الف* نیز، بنا به مقتضات بافتی- که تشخیص و اخذ تصمیم متناسب با آنها برعهده گوینده/ مترجم است- قابلیت ایفای کارکرد تصریح‌گر را داراست. از این‌رو، با برجسته‌سازی نقش تصمیم آگاهانه مترجم به کار بست تصریح، تصریح را تمام دگرگشت‌هایی معرفی کردیم که کارکردشان تأمین دسترسی آسان‌تر به نیت گوینده است. در بخش سوم، در چهارچوب نظریه عملیات تعبیری، ردگان‌شناسی سازوکارهای تصریح‌گر پیشنهاد شد. الگوی پیشنهادی ما صورت‌بندی تام و تمام این پدیده در چهارچوب فرایندهای مفهوم‌پردازانه‌ای است که رهیافت شناختی به زبان بر آن، تأکید کرده است. در این معنا، تصریح، نوعی بازآرایی شیوه بهره‌برداری از قابلیت‌های مفهوم‌پردازی است که با هدفی کاربردشناختی سازگار شده است. این بازآرایی، از زحمت‌پردازی و پیچیدگی شناختی نماد زبانی می‌کاهد، مخاطره سوءفهم متن را کاهش می‌دهد و دسترسی به آنچه در تفسیر مترجم *اصل مطلب* یا *فحوی کلام* انگاشته شده است، را تسهیل می‌کند. بر این مبنا، در چهارچوب نظریه عملیات‌های تعبیرگری اقسام دگرگشت‌های تصریح‌گر در قالب ده سازوکار شناسایی شدند. توصیف کافی و وافی به مقصود باید بذر کفایت تبیینی را در خود بپروراند. مزیت تدوین ردگان‌شناسی تصریح‌شناختی، امکان‌پذیرسازی به دست دادن توصیف‌هایی است که خود سرنخ‌های انگیزه شناختی وقوع‌شان را به دست می‌دهند. افزون بر این، طیف وسیعی از تصریحات با بهره‌گیری از این سازوکارها قابل شناسایی می‌شوند. دست آخر اینکه، مقایسه متن مبدأ و مقصد بنا به این شاخص‌ها می‌تواند جایگاه نسبی زبان‌ها را در یک نقشه شناختی تعیین کند. تبیین اینکه، در هر زبان چه میزان گرایش‌های تصریح‌گر اعمال می‌گردد و این

گرایش‌ها با توسل به کدام یک از سازوکارها تحقق می‌یابند، اولویت‌های مفهوم‌پردازانه زبان‌ورزان هر زبان را نیز هویدا می‌کند.

منابع

- Abdul Fattah, A. 2010. A corpus – based study of conjunctive, explicitation in Arabic translated and nontranslated texts. Doctoral dissertation, University of Manchester.
- Becher, V. 2011. Explicitation and implicitation in translation. A corpus-based study of English-German and German-English translations of business texts. Doctoral dissertation. Hamburg.
- Croft, W. 2009. Toward a social cognitive linguistics. In V. Evans and S. Pourcel (eds.). *New directions in cognitive linguistics* (395-420). Amsterdam: John Benjamins.
- Croft, W. 2015. Force dynamics and directed change in event lexicalization and argument realization. In R.G. de Almeida and C. Manouilidou (eds.). *Cognitive Science Perspectives on Verb Representation and Processing* (103-30). New York: Springer.
- Croft, W. & Cruse, D.A. 2004. *Cognitive linguistics*. Cambridge University Press.
- Croft, W. 2009. Toward a social cognitive linguistics. In V. Evans and S. Pourcel (eds.). *New directions in Cognitive Linguistics*, (395-420). Amsterdam: John Benjamins.
- Fillmore, C.J. 1985. Frames and the semantics of understanding. *Quaderni di semantica* 6: 222-54.
- House, J. 2004. Explicitness in discourse across languages. In J. House, W. Koller & K. Schubert (eds.). *Neue Perspektiven in der Übersetzungs – und Dolmetschwissenschaft* (185–208). Bochum: AKS.
- Klaudy, K. & K. Károly. 2003. Implicitation in translation: Empirical evidence for operational asymmetry in translation. *Across Languages and Cultures* 6(1): 13-28.
- Kruger, R. 2014. Exploring the interface between scientific and technical translation and cognitive linguistic the case of explicitation and implicitation. Doctoral dissertation, University of Salford.
- Kuno, S. & E. Kaburaki. 1977. Empathy & syntax. *Linguistic Inquiry* 8: 627-72.
- Lakoff, G. & M. Johnson, 1980. *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lambrecht, K. 1994. Information structure and sentence form. Topic, focus, and the mental representations of discourse referents. Cambridge Studies in Linguistics, vol. 71. Cambridge: Cambridge University Press.
- Langacker, R. 1987. *Foundation of cognitive grammar, Vol. 1: Theoretical prerequisites*. Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, R. 2000. *Grammar and conceptualization*. Berlin, New York: Mouton de Gruyter.
- Langacker, R. 2008. *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University press.
- Panther, K. & L. Thornburg. 1999. The potentiality for actuality metonymy in English and Hungarian. In K.U. Panther & G. Radden (eds.). *Metonymy in Language and Thought* (333-359). Amsterdam & Philadelphia: Benjamins.

- Panther, K. & L. Thornburg. 2003. The role of conceptual metonymy in meaning construction. Paper presented at: *the 8th International Cognitive Linguistic Conference*, 20-25 June, the University of La Rioja, Logrono, Spain..
- Schmid, M.S. 1999. *Translating the elusive: marked word order and subjectivity in English-German translation*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Seguinot, C. 1988. Pragmatic and the explicitation hypothesis. *Traduction, Terminology and Redaction*. 1 (2): 106-113.
- Talmy, L. 1988. Force dynamic in language and cognition. *Cognitive Science* 12:49-100.
- Talmy, L. 2000. *Toward a cognitive semantics, Vol. 1: concept structuring systems*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Vinay, J. P., & J. Darbelnet, 1958/1977. *Stylistique 150 compare du français et de l'anglais: Methode de traduction*. Montreal: Beauchemin, translated and edited by J. C. Sager and M. J. Hamel (1995) as *Comparative stylistics of French and English: A methodology for translation*. Amsterdam: John Benjamins.
- Weissbrod, R. 1992. Explicitation in translations of prose-fiction from English to Hebrew as a function of norms. *Multilingua* 11(2): 153-171.